

انتخاب غرب برای سفر سرنوشت‌ساز حضرت عبدالبهاء

نوشته: بهاریه روحانی معانی

ترجمه: فاروق اینزیدی‌نیا

در سال ۱۲۶۰ قمری [۱۸۴۴م.] طفلی در طهران قدم به این جهان نهاد که در نه سالگی مجبور به ترک وطن گشت تا بقیه ایام حیاتش را در حصر و تبعید سپری کند. پنجاه و پنج سال بعد، چشم‌انداز سیاسی در ایران و ترکیه، دو کشوری که سبب حبس و سرگونی او شدند، تغییر کرد و مهر ختامی بر دو نظام مستبد حاکم بر ممالک مزبور نهاد و در نتیجه، آزادیش را باز یافت و به اقلیمی که فراسوی محیط آشنایش بود، سفری طولانی و دشوار را آغاز کرد. و برای دیدار با کسانی که مشتاق دیدارش بودند و جهت سخن گفتن برای مردمانی که شایق شنیدن پیامش بودند، با عبور از دریاها و اقیانوس‌ها و استفاده از وسایل گوناگون حمل و نقل، به نقاطی سفر کرد که در پهنه سه قاره جهان پراکنده بودند. با وجود تقدّم سنی، که برای سلامت رو به افول جسمانی‌اش خطری محسوب می‌شد، فقدان منابع مالی، تهیه و تدارک شتاب‌زده برای سفر، و عدم کفایت سایر وسایل لازم برای این اقدام جسیم، به این سفر مبادرت کرد. اگرچه آزاد بود، اما دشمنان قدیمی‌اش دقیقاً مراقبش بودند و هر حرکتش را زیر نظر داشتند و هر آن‌چه که در قوه داشتند برای ناکام گذاشتن نقشه‌اش انجام دادند. هیچ تأخیری در این سفر جایز نبود؛ سفری که طلیعه صدور الواح فرامین تبلیغی شد که بنا به توصیف حضرت ولی‌امرالله «جامعه بهائی امریکای شمالی وارث آن گشته»^(۱) بود. فرصت قلیل، موانع سر راه آن حضرت جسیم و شرایط موجود هولناک بود؛ اما این طرح باید به مرحله اجرا در می‌آمد.

طفلی که تمامی ایام حیاتش را در تبعید سپری کرد، عباس افندی فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله بود. حضرت بهاء‌الله در آثار خویش، القاب بسیاری به ایشان عنایت کرده‌اند که مقام بی‌مثیل ایشان را توصیف می‌کند، از قبیل سرکار آقا، سرّالله، مَنْ طاف حوله الأسماء، الّذی انشعب من هذا الأصل القدیم. بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، عباس افندی لقب عبدالبهاء را انتخاب فرمود و از آحاد مؤمنین خواست که به این عنوان آن حضرت را خطاب نمایند. این همان عنوانی است که ایشان در تمامی عالم بهائی و محافل خارج از جامعه به آن شهرت دارند و در این مقاله نیز از ایشان با همین عنوان یاد خواهد شد.

آن چه که سبب سرگونی حضرت عبدالبهاء در نه سالگی شد با آن چه که ایشان انجام داده یا نداده بودند، هیچ ارتباطی نداشت. والد ایشان به حضرت باب، که در سال ۱۲۶۰ هـ. ق [۱۸۴۴ م] در شیراز اعلام کرده بودند که اولین نفس مقدّس از دو مظهر ظهوری هستند که در کتب مقدّسه به ظهور آنها بشارت داده شده، اقبال کرده بودند. رسالت حضرت باب آماده کردن زمینه برای ظهور مظهر بعدی الهی، موعود جمیع اعصار، بود. جوخه آتش، در سال ۱۲۶۶ هـ. ق [۱۸۵۰ م] در تبریز حضرت باب را اعدام کرد. مقامات مذهبی و اولیای حکومت در ایران به امید خاموش کردن نور امر الهی و از بین رفتن تأثیر و نفوذ تعالیم ایشان، ریشه‌کن شدن نظم بدیعی که آن حضرت عنایت کرده بودند و ارباب نفوس قائم به ترویج امر مبارکی که ایشان تأسیس کرده بودند، طالب اعدام آن حضرت شدند.

میرزا حسین علی ملقب به بهاء‌الله، مظهر ظهور الهی بود که حضرت باب مقدّم بر آن حضرت ظاهر شد و به ظهور او بشارت داد. حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۴۴ حَقّانیت ظهور حضرت باب را پذیرفتند. ایشان در زمره مؤمنین به حضرت باب از همه برتر و برجسته‌تر بودند و به کمال جدّ و جهد به ترویج امر بابی پرداختند.

فعالیت‌های ایشان سبب شد که خشم کسانی که به اضمحلال امر بابی همّت گماشته بودند، برانگیخته شود.

سوءقصدی به جان ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ هـ. ق. [۱۸۵۲ م] توسط سه جوان بابی که شاه را مسئول مظالم وارده بر دوستان و عزیزانشان می‌دانستند، بهانه‌ای به دست اولیای حکومت داد تا در اواخر سال ۱۲۶۸ هـ. ق. [اواسط سال ۱۸۵۲ میلادی] حضرت بهاءالله را زندانی کنند. بعد از چهار ماه حبس در سیاه‌چال طهران، به ایشان فرمان داده شد ایران را ترک کنند. آن حضرت همراه با اعضای عائله بلافصل خویش، ایران را به قصد بغداد که در آن زمان در قلمرو حکومت عثمانی قرار داشت، ترک کردند. نفوسی که زمام امور کشور را در دست داشتند با این تصوّر و توهم ایشان را تبعید کردند که با سکونت آن حضرت در ایران، کشور روی آسایش و آرامش را به خود نخواهد دید زیرا بزرگان بابی حول ایشان حلقه زده و طالب هدایات آن حضرت بودند و هر آن‌چه که توصیه می‌کردند، آنها اطاعت می‌نمودند.

وقتی حضرت بهاءالله ایران را ترک کردند، هنوز علناً اعلام نکرده بودند که همان شخص موعودی هستند که حضرت باب راه را برای ظهورش آماده کرده بود و جانش را در راه او فدا کرد. اظهار امر حضرت بهاءالله، ده سال بعد، در سال ۱۸۶۳ در بغداد واقع شد. در آن زمان ایشان و عائله‌شان در حال ترک بغداد و عزیمت به نقطه بعدی سرگونی خویش بودند. امپراطوری عثمانی که تحت فشار مداوم و شدید حکومت ایران برای دور کردن آن حضرت از مرزهای ایران عمل می‌کرد در چندین مرحله متوالی ایشان را تبعید کرد که نهایتاً به زندانی شدن هیکل مبارک در مدینه محصنه عکا شد که در آن زمان، شهری ویران و مستعمره جزایی

حکومت مزبور بود؛ حضرت بهاء‌الله تا پایان حیات عنصری خود در این محل بودند.

مرکز میثاق امر حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله، پیش از آن که در ۲۹ مه ۱۸۹۲ از این عالم رحلت کرده به ملکوت بقا صعود نمایند، در سندی که به کتاب عهدی معروف است و از ابتدا تا به انتها توسط خود آن حضرت نوشته و به مهر مبارک ممهور شده است، خصوصیات برجسته و مهمّ ظهور خویش را به اختصار بیان کرده، بر اتحاد به عنوان مقصود از ظهور دین تصریح نموده، بالصّراحه فرمودند مقصود از آیات نازله در دودهه قبل در کتاب اقدس در باره نفسی که کلّیه آحاد مؤمنین باید بعد از صعود ایشان به او توجه نمایند و کسی که حقّ تبیین آیات و آثار ایشان را دارد، ولد ارشد آن حضرت، غصن اعظم است که بعدها عنوان عبدالبهاء را برای خود انتخاب کرد. در همین سند، ایشان فرزند دؤم خود میرزا محمدعلی ملقب به غصن اکبر را به مقام جانشینی حضرت عبدالبهاء منصوب فرمودند و تصریح کردند که مقام او در ذیل مقام غصن اعظم است.

میرزا محمدعلی که امیدوار بود نقشی پیشرو در امور جامعه بهائی داشته باشد، طولی نکشید که دریافت محتوای وصیت‌نامه حضرت بهاء‌الله بنیاد آرزوهایش را ویران ساخته و امیدهایش را به باد داده است. او بیزار بود از این که تحت الشّعاع نورانیت شخصیت نابرداری اش که ده سال از او بزرگ‌تر بود قرار گیرد و متوجه بود که ابراز تردید در صحت کتاب عهد والدش بیهوده است و بدین لحاظ مفاد آن را پذیرفت، اما ادعای برابری با حضرت عبدالبهاء را کنار نگذاشت و خود را در رهبری عالم بهائی سهیم می‌دانست. جاه‌طلبی و تلاش‌های مذبحخانه وی برای

کسب وجهه و اعمال نفوذ در میان آحاد مؤمنین ابداً سبب حیرت و شگفتی نشد، زیرا در سال ۱۸۶۷ با ادّعی برخورداری از مقامی در حدّ حضرت بهاء‌الله، جاه‌طلبی لجام‌گسیخته خود را برملا ساخته بود. او در نامه‌هایی که مخفیانه به بعضی از احبّای ایران نوشت، مدّعی وصول مستقیم وحی الهی شد. آشفتگی ناشی از این ادّعا، سبب خشم حضرت بهاء‌الله گشت. هیکل مبارک مقام ابنای خود را توضیح دادند و تأکید فرمودند که ثبوت و رسوخ بر امر الهی شرط اصلی حصول رضایت ایشان است. هیکل مبارک هم‌چنین بیان فرمودند که اگر ابنای ایشان از ظلّ شجره امر الهی خارج شوند، معدوم صرف خواهند بود.^(۲)

وقتی مهر از کتاب عهد حضرت بهاء‌الله برداشته شده، در حضور احبّای مجتمع قرائت شد، میرزا محمدعلی متوجّه شد که نمی‌تواند علناً در باره محتوای آن مجادله نماید یا صحّت آن سند قویم را مورد تردید قرار دهد؛ امّا به استدلالی بیهوده دست زد که صیانت وحدت جامعه بهائی که با آن حدّت و شدّت مورد تأکید حضرت بهاء‌الله واقع شده، مستلزم اشتراک او و حضرت عبدالبهاء در رهبری جامعه بهائی است. او هم‌چنین منکر مقام حضرت عبدالبهاء به عنوان مبین منصوص کلیّه آثار حضرت بهاء‌الله شد. این نکته در استدلال او بسیار اهمّیت داشت زیرا در غیر این صورت، نمی‌توانست آن‌گونه که مایل بود به تبیین آثار مبارکه و آشفته کردن اذهان کسانی پردازد که مایل بود بر آنها تأثیر گذارد. وقتی اهتمام وی در تضعیف مرجعیّت حضرت عبدالبهاء با شکست مواجه گشت، با نفوس هم‌فکر خود در داخل و خارج از جامعه هم‌دست شد. آنها در معاضدت با هم در بی‌اعتبار ساختن حضرت عبدالبهاء در ایجاد رنج و تعب برای ایشان و حتّی به خطر انداختن جان هیکل مبارک از هیچ اقدامی خودداری نکردند.

مخالفت با حضرت عبدالبهاء بلافاصله بعد از صعود حضرت بهاء‌الله شروع شد. دامنه آن به سرعت وسعت یافت و فعالیت گسترده برای انتشار افتراها برای بی‌تأثیر ساختن اقدامات آن حضرت از شدت و حدت هر چه بیشتر برخوردار شد. بنا به تحریک نابرداری‌های هیکل مبارک و حامیان آنها که در کنار خصومت و فساد مقامات محلی فعالیت می‌کردند، حضرت عبدالبهاء مسجون شدند. حرکات هیکل مبارک و نفوسی که آن حضرت با آنها در ارتباط بودند تحت نظر قرار گرفت و فعالیت‌های طلعت میثاق شدیداً محدود شد. هدف مساعی هماهنگ مخالفان ایشان بیرون راندن آن حضرت از صحنه و تبعید به نقطه‌ای دور دست، خارج از دسترس عائله مبارکه و احبای باوفا و ثابت بر میثاق بود. ایشان را متهم کردند که مشغول ساختن قلعه‌ای روی جبل کرمل هستند،^(۳) پرچم جدیدی تدارک دیده‌اند که برای جلب حمایت و تحریک به انقلاب استفاده می‌شود^(۴) و با بیگانگان در عگا ملاقات می‌کنند.^(۵)

حکومت مرکزی که از این اتهامات تکان‌دهنده احساس خطر کرده بود، هیأت تفتیشیه‌ای را برای تحقیق در خصوص این اتهامات اعزام کرد. شواهد جعلی تهیه شده توسط میرزا محمدعلی و هم‌دستانش علی‌رغم مساعدت‌هایی که هیأت مزبور با وی نمود به نتایجی که مشتاقانه انتظارش را داشت منجر نشد؛ انتظار داشت که حضرت عبدالبهاء را از صحنه دور کنند تا او بتواند در غیاب ایشان هر آنچه را که مایل بود انجام دهد. اقدامات موزیانه بدون وقفه ناقضین میثاق و حامیان آنها آن قدر ادامه یافت تا آن که حضرت عبدالبهاء در ماه اوت ۱۹۰۱ درون حصار عگا محبوس شدند.^(۶)

بعضی از احبای غربی که از وصول خبر وضع محدودیت‌های جدید بر اقدامات و حرکت حضرت عبدالبهاء نگران و اندوهگین شده بودند به مشورت پرداختند و

طرحی ریختند؛ آنها مبالغ قابل توجهی جمع‌آوری کردند و تصمیم گرفتند هیأتی را به نمایندگی از سوی خود به استانبول گسیل دارند تا با سلطان ملاقات کرده، بی‌گناهی حضرت عبدالبهاء را اثبات نماید و ترتیب آزادی ایشان را بدهد.^(۷)

بعضی از احبّای نامدار، از قبیل خانم جکسون (Jackson)، هیپولیت دریفوس (Hippolyte Dreyfus) و لو گتسینگر (Lugetsinger) در این امر مشارکت داشتند. لو گتسینگر و هیپولیت دریفوس به امر حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۱ با مظفرالدّین‌شاه و صدراعظم او در پاریس دیدار کرده و از طرف احبّای مظلوم و ستم‌دیده ایران تقاضای برقراری عدالت نموده بودند. آنها که از حصول موفقیت خود در ملاقات با شاه دلگرم بودند، به نظر می‌رسد برای ملاقات با سلطان عبدالحمید در سال ۱۹۰۲ در ترکیه و تقاضای آزادی حضرت عبدالبهاء طرحی را تهیه کردند. وقتی حضرت عبدالبهاء از این طرح آگاه شدند، قویاً با آن مخالفت کرده از آنها خواستند آن را بالمزه کنار بگذارند.

هیأت تفتیشیه دیگری به ریاست مردی که به شدت تحت تأثیر تحریکات میرزا محمدعلی قرار داشت، اواخر سال ۱۹۰۷ وارد شد. این هیأت مصمم بود در جایی که هیأت پیشین عاجز مانده بود با موفقیت پیش برود. هدف از ارائه گزارش دقیق و مبسوطی که در طول ماه‌ها مساعی مشترک بین هیأت و میرزا محمدعلی و حامیانش تهیه شده بود، توجیه توصیه به تبعید حضرت عبدالبهاء به بیابان‌های شنزار و دور از دسترسی به دریا در فیزان^(۸) بود که با سوء قصد به جان سلطان عبدالحمید مقارن گشت. وقتی گزارش دریافت شد، گفته شده که عبدالحمید آن را کنار زده، گفت: «زمانی دیگر به این خواهیم پرداخت.»^(۹) آن زمان دیگر هرگز از راه نرسید، زیرا در ماه ژوئیه ۱۹۰۸ انقلاب جوانان ترک پیروز شد و ماه‌ها بعد سلطان معزول گشت.

هدف اصلی ناقضین میثاق چنان بود که حضرت عبدالبهاء را از مرکز هدایت امرالله دور کنند و امور جامعه بهائی را در دست بگیرند. در مظلم‌ترین ساعات قیادت هیکل مبارک، وقتی به نظر می‌رسید خطری که جان آن حضرت را تهدید می‌کرد واقعی و قریب‌الوقوع است، طلعت میثاق الواح مبارکه وصایا را مرقوم فرمودند. در این سند، هیکل مبارک توضیح دادند که میرزا محمدعلی چگونه به دست خویش شرایط وصایت آن حضرت را از دست داده است و آن حضرت حفید مجید خود، حضرت شوقی افندی را که آن زمان در عنفوان طفولیت بودند، به مقام ولایت امرالله منصوب فرمودند. طلعت میثاق برای حفظ این سند، آن را در زیر زمین در نقطه‌ای که احدی گمان نمی‌برد، در محل اقامت خود یعنی بیت عبدالله پاشا مدفون ساختند. همشیره حضرت عبدالبهاء، حضرت ورقه مبارکه علیا از انتصاب حضرت شوقی افندی به مقام ولایت امرالله مطلع بودند^(۱۱) و تردیدی نیست که از محل اختفای الواح وصایا نیز آگاهی داشتند.

آزادی از ظلم و ستم در اثر انقلاب جوانان ترک

فساد، ظلم و بی‌اعتنایی به رفاه مردمی که تحت حکومت آخرین سلاطین عثمانی بودند، وجه مشخصه دوران حاکمیت آنان بود. در طی دوران خلافت سلطان عبدالعزیز بود که حضرت بهاء‌الله در قلمرو تحت حکومتش از جایی به جای دیگر تبعید شدند و شدایدی ناگفتنی را متحمل گشتند. خود سلطان عبدالعزیز محاط به وزرایی بود که «لایتبعون إلا أهوائهم» و «نبدوا أماناتهم وراء ظهورهم و كانوا علی خیانه مبین»^(۱۱) حضرت بهاء‌الله سلطان را نصیحت می‌فرمایند که: «فأحسین علی العباد کما أحسن الله لک و لاتدع الناس و أمورهم تحت یدی هؤلاء»^(۱۲) هیکل مبارک به سلطان وعده می‌دهند که اگر به بیان مبارک گوش دهد و به موجب

نصیحت ایشان عمل کند، «یرفعک الله الی مقام ینقطع عنک أیدی کل من علی الأرض اجمعین»^(۱۳) اما همان‌طور که انتظار می‌رفت، سلطان به نصیحت و انذار محبت‌آمیز حضرت بهاء‌الله وقعی ننهاد. افراط و تفریط‌هایی که خصیصه حکومت او بود، بی‌عدالتی‌هایی که مقامات قائم به خدمت در بارگاهش مرتکب می‌شدند، شدایدی که مردم متحمل می‌گشتند و احساس نومیدی و یاسی که گریبان جمعیت مردم را گرفته بود، در دوران حکومت جانشینش عبدالحمید نیز ادامه یافت و سبب آزرده‌گی و خشم گسترده گشت.

وضعیت در ترکیه دائماً روبه وخامت می‌رفت. نارضایتی شدید از وضعیت موجود و فقدان هیچ‌گونه پاسخ و واکنشی از سوی حکام به نیازهای مردمی که تحت حاکمیت آنها بودند، سبب شد که مردم بخصوص نسل جوان، علیه او قیام کنند. انقلاب جوانان ترک، شدت و قوت گرفت و در سال ۱۹۰۸ طلیعه عصر تحوّل اجتماعی و سیاسی نمودار گشت. یکی از خواسته‌های انقلاب، برقراری مجدد قانون اساسی که سلطان عبدالحمید به حالت تعلیق در آورده بود و دیگری آزادی کلیه زندانیان سیاسی بود. حضرت عبدالبهاء شخصیتی سیاسی نبودند، اما اتهامات جعلی علیه ایشان عمداً به نحوی طراحی شده بود که به موارد سیاسی دلالت داشت. هیکل مبارک به دروغ به دست داشتن در اقدامات براندازی علیه حکومت مرکزی متهم شده بودند. وقتی زندانیان سیاسی آزاد شدند، حضرت عبدالبهاء نیز آزادی خود را به دست آوردند. اگر تأخیری در این امر صورت گرفته بود، ایشان قادر نبودند به اجرای اموری مبادرت فرمایند که مقدر بود انجام دهند مانند اکمال بنای اصلی مقام حضرت اعلی، انتقال رمس اطهر آن حضرت که ده سال قبل به ارض اقدس وارد شده بود، به مقبره ابدی خود روی جبل کرم‌ل و شروع سفر مهم و حیاتی‌شان بخصوص به امریکای شمالی مبادرت فرمایند.

انتخاب غرب برای سفری سرنوشت‌ساز

در طول پنجاه و پنج سال بین زمان تبعید حضرت عبدالبهاء از سرزمین زادگاه خود و سال ۱۹۰۸ که آزادی خود را از قید و بند حبس به دست آوردند، اتفاقات زیادی افتاده بود. هیکل مبارک در اوان طفولیت در معیت والد خویش، ایران را ترک کردند و بقیه دوران طفولیت، شباب و بزرگسالی را در انتقال از سرزمینی به سرزمین دیگر، تعهد مسئولیت‌ها و مقابله با معضلات در خدمت حضرت بهاء‌الله و امر قویم ایشان سپری کردند. تا زمان صعود حضرت بهاء‌الله، امر مبارک فقط به ایران، عراق و ترکیه که محل زندگی حضرت بهاء‌الله و نیز سایر ممالک خاورمیانه و اقلیم بعیده از قبیل شبه قاره هندوستان، چین، برخی از ممالک آسیای مرکزی و نقاطی از افریقای شمالی انتشار یافته بود. هیکل مبارک حکام و سلاطین عالم را مخاطب الواح خود قرار داده بودند؛ کتاب مستطاب اقدس و نیز الواح عمده بعد از کتاب اقدس نازل شده و انتشار یافته بودند و اصول معتقدات امر الهی در بیش از صد جلد کتاب و آثار عمده نازله از کلک اطهر بیان شده بود.

آهنگ توسعه و پیشرفت در دوران قیادت حضرت عبدالبهاء جانشین حضرت بهاء‌الله و مرکز میثاق امر ایشان سرعت گرفت. ایشان به تحکیم امر مبارک در اقلیمی که بهائیان سکونت داشتند و تأسیس آن در نقاط جدید مبادرت کردند. یکی از نقاطی که نور ساطعه از حضرت بهاء‌الله اندکی بعد از صعود هیکل مبارک به آن رسوخ کرد، امریکای شمالی بود و از آن جا به اروپا انتشار یافت. انتشار امرالله به نیم کره غربی را حضرت ولی‌امرالله با این عبارت توصیف می‌فرمایند: «از شئون و مظاهر بهیئه دوره میثاق محسوب.»^(۱۴)

اقدامات مخالفان حضرت عبدالبهاء که در شانزده سال اولیّه دوران قیادت ایشان سبب آلام و محن بی حدّ و حصر برای آن وجود اطهر شد، ناکام ماند اما ناآرامی و اضطرابی که ایجاد کرده بودند، در دوران قیادت نفس مبارکی که ایشان به مقام ولایت امرالله منصوب فرموده بودند، ادامه یافت. وقتی ناقضین عهد و پیمان متوجّه شدند که شهرت آنها رو به افول گذاشته و موقعیت خود را در میان احبّاء از دست داده‌اند، اقدامات مخفیانه آنها ازدیاد یافت. آنها برای بی‌اعتبار کردن حضرت عبدالبهاء که هدف اصلی‌شان انتشار هر چه بیشتر تعالیم حضرت بهاءالله، اتّحاد احبّاء در ظلّ رایت سمحای امر الهی و کمک به آنها در جهت فعّالیت جهت اصلاح عالم بود، از هیچ اقدامی فروگذار نکردند.

در طیّ اولین دهه قیادت حضرت عبدالبهاء، رمس حضرت ربّ اعلیّ که پنجاه سال پیش از آن به شهادت رسیده بودند، به سلامت به ارض اقدس رسید. اندکی بعد از ورود رمس اطهر، در طیّ مراسم شروع بنا که در سال ۱۹۰۰ برگزار شد، حضرت عبدالبهاء حجر زاویه مقام حضرت اعلیّ روی جبل کرمل را نهادند. اکمال بنای اولیّه که حضرت عبدالبهاء طبق هدایت حضرت بهاءالله برای استقرار رمس حضرت اعلیّ ساختند، نه سال طول کشید.

تقریباً مقارن وصول رمس مطهر حضرت ربّ اعلیّ به ارض اقدس و هنگامی که تدارکاتی برای ساخت مقام مقدّس اعلیّ فراهم می‌شد، رویدادی مهمّ و چشمگیر با تبعات گسترده اتّفاق افتاد: زائران غربی مشتاق تشرفّ به حضور حضرت عبدالبهاء و زیارت روضه مبارکه علیا در سال ۱۸۹۸ از طریق دریا سفر کرده و در گروه‌های کوچک وارد عکا شدند. وقتی حصر شدّت یافت، توقّفی ایجاد شد، اما وقتی از شدّت محدودیت کاسته شد، تعداد زائران فزونی گرفت؛ اما بسیاری از احبّاء وسایل اقدام به مسافرت دریایی به آن سوی اقیانوس اطلس را نداشتند؛ در

نظر آنها، امید تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء تنها در صورتی تحقق می‌یافت که هیکل مبارک به کشور آنها مسافرت نمایند.

زائرانی که به وطن مراجعت می‌کردند و کسانی که نمی‌توانستند به ارض اقدس مسافرت نمایند، عرایضی حضور مبارک تقدیم داشتند که در طی آنها، از هیکل مبارک تقاضا کردند کشور آنها را به حضور و قدوم مبارک قرین مباهات سازند. آنها حتی مبالغی برای تأمین هزینه سفر ایشان جمع‌آوری کردند که هیکل مبارک در کمال محبت و متانت رد فرمودند.^(۱۵)

دعوت‌نامه‌ها نه تنها از احبای الهی بلکه از رهبران مذهبی، شخصیت‌های سیاسی، برگزارکنندگان مؤتمرهای صلح و گروه‌های نگران وضعیت عالم و ثبات آینده آن به حضور حضرت عبدالبهاء واصل گردید. آنها مشتاق ملاقات و استماع کلام نفسی بودند که علی‌رغم اصرار هیکل مبارک که ایشان عبدالبهاء یعنی بنده بهاء هستند، ایشان را «پیامبر شرق» می‌نامیدند.

تقدم سنی، وضعیت نامطلوب صحی، امور مبرمی که باید به آن می‌پرداختند و وضعیت عالم اقدام به اسفار متعدد به اقالیم مختلف عالم را که نور ظهور حضرت بهاء‌الله به آن رسوخ کرده و از آزادی دینی نیز بهره‌مند بودند، عملاً برای آن طلعت انور مستحیل می‌ساخت. طلعت میثاق در برخی از الواح مبارکه، ابراز تمایل فرمودند که به هندوستان، ژاپن و چین سفر کنند، اما کاملاً واقف بودند که این تمایل، ابداً تحقق نمی‌یافت. وقتی هیکل مبارک در شیکاگو بودند، اعضای جامعه هندیان مقیم آن شهر به حضور مبارک رسیدند و «تبریک‌نامه‌ای» را که به رسم استقبال نوشته بودند، برای آن حضرت قرائت کردند. در این خطابه، آنها سفر

مبارک به ایالات متّحده امریکا را «مایه نهایت قدردانی و امتنان» خود ذکر کردند. آنها در همین خطابه اظهار داشتند:

«می‌دانیم که منافع زیاد از مسافرت آن حضرت به وطن ما عاید خواهد شد. زیرا عدم اتّحاد هنود و مسلمان آنها را به نهایت جدال وادار نموده؛ اما تعالیم شما که جمیع مانند اصول تعالیم بزرگان ما است، می‌تواند آنها را متّفق نماید و امم متباینه را متّحد سازد و یقین داریم که مثل این پذیرایی و احترام امریکایی‌ها در هند هم نسبت به آن حضرت مجری خواهد شد.» و قبل از خاتمه آن اظهار داشتند: "خداوند طول عمری به وجود مبارک بدهد تا پیام خود را ابلاغ به کافّه نوع انسان فرمایند."^(۱۶)

شرایط حاکم چنان بود که حضرت عبدالبهاء می‌توانستند فقط یک بار سفر کرده از مرکز هدایت امر مبارک دور شوند. ایشان سفر به غرب را اختیار فرمودند؛ سفری که حضرت ولیّ امرالله «ذروه عظمه و اشراق دوره میثاق»^(۱۷) توصیف فرموده‌اند. این فرصت ذی‌قیمت و بی‌مثیل را حضرت بهاءالله در ایام حیات عنصری خویش، زمانی که کلیّه قوای دنیوی علیه ایشان متّحد شده بودند، پیش‌بینی فرمودند، «إِنَّهُ قَدْ أَشْرَقَ مِنْ جَهَةِ الشَّرْقِ وَظَهَرَ فِي الْعَرَبِ آثَارُهُ»^(۱۸) ایشان هم چنین نبوّت فرمودند: «لَوْ يَسْتَرُونَ النُّورَ فِي الْبَرِّ إِنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ قَطْبِ الْبَحْرِ وَيَقُولُ أَنِّي مُحْيِي الْعَالَمِينَ»^(۱۹) این بیانات خطیر و مهمّ با سفر حضرت عبدالبهاء به غرب بخصوص سفر دریایی به ماورای بحر اطلس تحقّق یافت.

فرصت مبادرت به سفر را می‌بایستی بلافاصله مغتنم شمرد، و الاّ برای همیشه از دست می‌رفت. هیکل مبارک با وقوف تامّ بر ناآرامی‌ها و آشوب‌هایی که در شرف وقوع بود و صلح بین‌المللی را تهدید می‌کرد و نیز با آگاهی تامّ بر سال‌های کوتاه و زودگذری که در طئی آن می‌توانستند دست به چنین سفری بزنند، نتیجه چنان

گرفتند که زمان اقدام و تحقق بخشیدن به رسالتی از پیش مقدر شده فرا رسیده است؛ اما نیت خود در مورد زمان دقیق یا مکانی را که میل داشتند به آن سفر کنند، افشا نفرمودند.

حضرت عبدالبهاء در جواب دعوت‌های واصله از احبای ایالات متحده، یک شرط را تعیین فرمودند که قبل از شروع سفری بدان وسعت و عظمت باید عملی می‌شد. آن شرط، عبارت از وحدت جمع احبّا بود. در کلامی منسوب به ایشان آمده است: «دعوت من به آمریکا منوط به وحدت شمل احبّا است.»^(۲۰) اختلاف عقیده در میان احبّا به تشّت و افتراق منجر شده بود. علّت اختلافات، مستقیماً به تخلفات و تحریکات شخصی جاه طلب مربوط می‌شد که پیام حضرت بهاءالله را به ایالات متحده آمریکا برده و بسیاری را تبلیغ کرده و در ظلّ علم امرالله درآورده بود. نام او ابراهیم خیرالله بود که به بیان حضرت ولیّ امرالله «چشمش را موقّیّت‌های فوق‌العاده اش کور کرده بود، کسی که امید داشت که بر اعتقادات و خدمات احبّا و شاگردانش تسلّط کامل داشته باشد، چنین کسی علم مخالفت برافراشت.»^(۲۱) او «روای سهمی شدن در مرجعیّت حضرت عبدالبهاء را در سر می‌پروراند.»^(۲۲)

خیرالله که اصلاً اهل سوریه و سابقاً از مسیحیان انجیلی بود، در حدود سال ۱۸۸۸ در مصر به امر بهائی اقبال کرد. در سال ۱۸۹۴ به ایالات متحده کوچ کرد و با کسب موقّیّت عظیم به تبلیغ امر بهائی پرداخت. در سال ۱۹۰۰ به گروه اولیّه زائران عکا پیوست و در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء مهمان شد؛ هیکل مبارک به گرمی و محبّت از او استقبال کردند و او را به علّت خدماتی که به امرالله کرده بود، ستودند.

حضرت عبدالبهاء، در تصدیق موقّعیّت چشمگیر او در ابلاغ امر مبارک به تعداد بسیار زیادی از نفوس، او را با القابی چون «پطرس بهاء»، «راعی اغنام الهی» و «فاتح امریک» مخاطب ساختند. اما خیرالله به مراتب بیش از این‌ها را طالب بود. وقتی متوجّه شد که «تمامیّت قیادت حضرت عبدالبهاء را نمی‌توان نقض نمود» به مخالفت با ایشان قیام کرد و مصمّم شد گروه هوادارانی برای خود به وجود آورد و در جامعه بهائیان غرب نفوذ کند. اگر ارتقا به مقام حضرت عبدالبهاء میسر نبود، در این صورت بی‌اعتبار ساختن ایشان از طریق افترا و اتهامات کذب می‌توانست برای حصول مقصود تأثیر بسزایی داشته باشد بخصوص اگر با نفوسی که دارای هدف مشابهی بودند، همدست می‌شد. برای حصول مقصود، همراه با سایر ناقضین عهد و میثاق به فعّالیّت پرداخت. او بر آن شد که با «آغاز مبارزاتی بی‌رحمانه، از راه بهتان و افترا به شخص حضرت عبدالبهاء رخنه در ایمان همان کسانی اندازد که خود به مدّت هشت سال به زحمت تبلیغ کرده بود.»^(۲۴)

خیرالله، در مقطعی حیاتی در سرنوشت امر مبارک در غرب به امرالله پشت کرد. همکاریش با دشمنان دیرین حضرت عبدالبهاء در داخل و خارج ایالات متّحده، اقداماتش با هماهنگی آنها برای ترویج بهتان‌ها و مطالب گمراه‌کننده‌ای که به زبان انگلیسی منتشر می‌کرد، اذهان برخی از نفوسی را که تبلیغ کرده بود، مشوّش کرد. احبّا در درک موضع واقعی خیرالله در امر مبارک و نحوه رفتارش دچار تفرقه شدند. حضرت عبدالبهاء در تأکید بر اهمّیّت اتّحاد و اتّفاق، اقدام به صدور و ارسال الواح فرمودند. هیکل مبارک مبلّغان برجسته بهائی از قبیل عبدالکریم طهرانی، مردی که سبب اقبال خیرالله شده بود، سید اسدالله اصفهانی و میرزا ابوالفضائل را به غرب اعزام فرمودند که فرد اخیر، اوایل قرن بیستم میلادی مدّت دو سال در ایالات متّحده اقامت فرمود. مقصود از اقامت طولانی او، عمق بخشیدن به

درک و برداشت احبّا از اصول اعتقادی نازله از قلم حضرت بهاء‌الله و برطرف کردن تردیدهایی بود که هنوز اذهان بعضی از احبّا را به خود مشغول می‌داشت. حضرت عبدالبهاء از آن‌جا که مقام خودشان موضوع مورد مناقشه و محلّ اختلاف بود، تأکید فرمودند که عبودیت، تاج و هاج آن حضرت است و به احبّا قویاً توصیه فرمودند که ایشان را بنده بهاء بدانند و عبدالبهاء بخوانند و از الگو و مثال ایشان پیروی نمایند. این مجهودات، تا حدّی موفقیت‌آمیز بود؛ اما اعاده صحت و سلامت به جسم بیمار جامعه که متحمل مرض تفرقه و اختلاف شده بود، مستلزم پادزهر و نوشدارویی بس قوی بود. حضرت عبدالبهاء از طریق مکاتبه، موارد نگرانی احبّا را مورد بحث قرار داده، نمایندگانی برای کمک به آنها جهت غلبه بر موانع وصول به اتحاد و اتفاق اعزام فرمودند؛ اما هیچ امری جز مسافرت نفس مبارک آن حضرت نمی‌توانست آنها را به مدارج عالیّه‌ای ارتقا بخشد که بعد از سفر تاریخی آن حضرت بدان دست یافتند؛ سفری که حضرت ولیّ امرالله آن را این‌گونه توصیف فرمودند:

«این سفر مقدّس فصل بدیعی در تاریخ قرن اوّل بهائی مفتوح و دوره نوینی در عالم بسط و اشاعه آیین جمال اقدس ابهی ایجاد نمود که در مستقبل ایام، قدر و عظمت آن معلوم و آثار بهیئه مضمیئه‌اش کما ینبغی و یلیق بر جهان و جهانیان مکشوف خواهد گردید.»^(۲۵)

حضرت عبدالبهاء موقعی که عازم کنوشا (Kenosha)، سنگر مستحکم فعالیت‌های خیرالله بودند، در باره اهمّیت حیاتی سفر مبارک به ایالات متّحده چنین فرمودند:

«این صدمات سفر و حضر را برای این تحمل می‌نمایم که بلکه امرالله از بعضی رخنه‌ها محفوظ ماند زیرا من هنوز مطمئن از بعد خود نیستم؛ اگر

مطمئن بودم در گوشه‌ای راحت می‌شدم؛ ابدأ از ارض مقدّسه و جوار روضه مبارکه بیرون نمی‌آمدم. یک دفعه امرالله بعد از شهادت حضرت اعلیٰ در حکایت یحییٰ دچار لطمه شدید شد. مرتبه دیگر پس از صعود جمال مبارک صدمه عظیم دید؛ می‌ترسم باز نفوس خودخواه اخلال در الفت و اتحاد احبّان نمایند. اگر وقت مقتضی بود و تأسیس بیت عدل می‌شد، بیت عدل محافظه می‌نمود.»^(۲۶)

سپس هیکل مبارک در باره اثرات مخرب تفرقه در بدایت دور اسلام فرمودند: «به واسطه نفوسی که ترویج اغراض شخصیّه می‌نمودند و خود را خیرخواه دین می‌شمردند، به کلی اساس اسلام پایمال شد.»

سراغاز انتشار امر بهائی در غرب

حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک نوروز ۱۱۰ بدیع خطاب به احبّای شرق به پدیده شگفت‌انگیز انتشار نور امر حضرت بهاءالله به غرب اشاره می‌فرمایند. هیکل مبارک می‌فرمایند:

«انوار این مصباح که در مشکات ارض طا صد سال قبل در بحبوحه طوفان بلا برفروخت و در زوراء از خلف حجبات خارج گشت و در بلور ارض سز متألّلاً و مشتعل گردید و از افق حصن عکا و قبله اهل بهاء سطوع بر آفاق غربیه نمود و در نتیجه استقرار نظم بدیع الهی شعشعات انوارش پس از انقضای یک قرن از مرکز جهانی عالم بهائی بر کره ارض از اقصی شمال به اقصی جنوب عالم و از شرق اقصی به غرب اقصی پرتوافکند.»^(۲۷)

عالم غرب ابتدا از طریق گزارش‌های مطبوعاتی و آثار مستشرقین از قبیل ادوارد براون^(۲۸) و آکساندر تومانسکی^(۲۹) از امر بهائی اطلاع یافت. ادوارد براون در سال

۱۸۹۰ در عکا به حضور حضرت بهاء‌الله رسید و توصیفی بی‌نظیر از نفسی که ملاقات کرده بود برای آیندگان به یادگار گذاشت. اما شخصی که به طور جدی و فعال به نشر امر حضرت بهاء‌الله در ایالات متحده پرداخت ابراهیم خیرالله بود. او اندکی بعد از صعود هیکل مبارک، قدم به خاک این خطه گذاشت و با جدیت به تبلیغ امر آن حضرت پرداخت. وقتی مجهوداتش به اکیلی موفقیت متوج شد، جاه‌طلبی سیری‌ناپذیرش او را وسوسه کرد و این تمایل به جانش افتاد که رهبر سرشناس بهائیان در غرب بشود. وقتی ثابت شد رویای مزبور دست نیافتنی است، از حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله اعراض کرد و علیه مرجعیت ایشان عصیان نمود. عصیان او سبب اختلاف و شکافی کوتاه‌مدت در جامعه‌ای شد که خود او به تأسیس آن همت گماشته بود و به طور موقت آهنگ پیشرفتی را که خود او به حرکت درآورده بود، دچار وقفه ساخت.

خیرالله، نه اولین و نه تنها شخص در تاریخ امر بهائی است که موفقیتش در میدان تبلیغ به امتحانی دردناک بدل شد و جاه‌طلبی او را برملا ساخت و سبب سقوطش شد، در حالی که امر الهی که او برای اهداف نفسانی خویش مورد استفاده قرار می‌داد، مظفر و فیروز شد و بدون حضور او پیش رفت. در اثر مساعی اولیه خیرالله، امر الهی در نقاط متعدد ایالات متحده تأسیس و تثبیت شد و در نتیجه عصیان و انحطاط او، وحدت احبّا در معرض تهدید و تشنیت قرار گرفت. احبّای الهی برای برخورداری از موهبت وجود حضرت عبدالبهاء در میان خود که اعظم موهبت قابل تصوّر برای آنها بود، در ظلّ رایت سمحای عهد و میثاق متحد شدند. سفر طلعت میثاق آنها را برانگیخت تا در تقدیم خدمتی به امر جمال مبارک که هدفش وحدت عالم انسانی است، قیام نمایند؛ این سفر آنها را از این قابلیت برخوردار ساخت که همراه با احبّای کانادا مخاطبان الواح نقشه‌های تبلیغی ملکوتی واقع

شوند که آنها را به روحانی ساختن کره ارض مأمور می‌ساخت. این الواح، زمانی از قلم مبارک صادر شد که جنگ جهانی اول بیداد می‌کرد؛ جنگی که اندکی بعد از مراجعت حضرت عبدالبهاء از اسفار امریکای شمالی و اروپا به ارض اقدس شروع شد و سه سال قبل از صعود هیکل مبارک خاتمه یافت.

سفر مقدر شده از قبل

زمانی که حضرت عبدالبهاء در معیت والد خویش تبعید شدند، ایران در چنگال سلطان مستبد قاجار^(۳۰) گرفتار بود و امپراطوری عثمانی تحت حکومت سلطان جابر خودکامه‌ای^(۳۱) اداره می‌شد. پنجاه و پنج سال بعد، سلسله قاجار و امپراطوری عثمانی در بحبوحه مصائب و مشقات مخرب بودند. انقلاب مشروطیت در ایران قوت می‌گرفت و انقلاب جوانان ترک اساس امپراطوری عثمانی را متزلزل می‌ساخت. در حالی که این دو حکومت در واپسین سال‌های موجودیت خود بودند، حضرت عبدالبهاء در سنّ شصت و چهار سالگی از تقریباً ۵۵ سال تبعید و حبس‌رهایی یافتند. آن سال‌های طولانی شدت و سختی فوق‌العاده و رنج و عذاب بی‌حدّ و حصر صحت عنصری ایشان را زائل ساخته و قوت و رمق جسمانی را از بین برده بود، مع‌هذا هیکل مبارک وقتی آزاد شدند، برای اجرای طرحی که سبب سطوع نور امر حضرت بهاء‌الله در غرب می‌شد و وجدان عالم را نسبت به لزوم فوری پیگیری راه‌حل‌های عملی برای غلبه بر اختلافات عمیق و تأسیس صلح بیدار می‌ساخت، وقت را از دست ندادند.

حضرت بهاء‌الله در ایران متولد شده، پرورش یافتند؛ اما بیشتر دوران زندگی خود را در تبعید در مناطق تحت حکومت ترکیه سپری کردند. ترکیه و ایران اگرچه رقبای سیاسی و از لحاظ اعتقاد به دیانت اسلام مشترک بودند؛ اما هر یک از آنها تعلق به

فرقه‌ای داشتند که دیگری از آن نفرت داشت. دیانت دولتی ایران، اسلام و مذهب شیعه بود، در حالی که ترکیه و دنیای عرب عمدتاً به مذهب سنی گرایش داشتند. شیعیان ایران، آزادانه به عراق که دو شهر مقدس کربلا و نجف در آن قرار دارد، سفر می‌کردند. عراق در آن زمان، بخشی از امپراطوری عثمانی بود. وقتی حکومت ایران تصمیم گرفت حضرت بهاء‌الله را به امید محدود کردن نفوذ ایشان از وطن خود تبعید نماید، هیچ محلّ خاصی را برای ایشان انتخاب نکرد. حضرت بهاء‌الله اراده کردند که به بغداد عزیمت نمایند. بعد از قریب ده سال اقامت در آن شهر، دو قدرت همسایه که شاهد گسترش نفوذ ایشان بودند، همدست شدند تا با فرستاده ایشان و عائله مبارکه به نقاطی که باز هم از مرز ایران دورتر باشد، آزادی آن حضرت را محدودتر نمایند. به این ترتیب، حضرت بهاء‌الله و عائله ایشان به استانبول و ادرنه در ترکیه تبعید شدند. بالاخره آنها را به مستعمره جزایی عکا فرستاده، زندانی کردند؛ در این جا آن گروه تبعیدی دقیقاً تحت نظر بودند و انتظار می‌رفت که نابود شوند؛ اما آنها علی‌رغم مشکلات و شداید بسیار، زنده ماندند و تعدادشان فزونی گرفت. همان طور که قبلاً ذکر شد، حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۹۲ درگذشتند و رمس اطهر ایشان در بهجی، آخرین محلّ اقامت ایشان، درست خارج از شهر عکا استقرار یافت. ^(۳۲) حضرت عبدالبهاء هم‌چنان ساکن قلعه عکا باقی ماندند تا آن که فرمان آزادی ایشان از حبس دریافت شد.

حضرت عبدالبهاء بعد از آزادی، بسیار مشتاق بودند قبل از آن که وضعیّت سلامت ایشان رو به وخامت بیشتر گذارد و اوضاع و رویدادهای عالم مانع شود و اقدام به سفر را برای ایشان غیرممکن سازد به غرب سفر نمایند. وقتی میقات معین فرا رسید، جمیع نیروها هماهنگ شدند تا طرح ایشان تحقّق یابد. حضرت عبدالبهاء سفر خطیر و مهمّ خویش را دو سال بعد از رهایی از آن سال‌های مسجونیت آغاز

فرمودند. دو پادشاه، محمدعلی قاجار، شاه ایران و سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی از تخت سلطنت سرنگون شدند تا ایشان آزاد شوند. بدون آزادی، ایشان قادر نبودند سفر از قبل مقدر شده خویش به غرب را جامه واقعیّت بپوشانند. بیان بسیار مهمّی در این زمینه در طّی دیدارشان از ایالات متّحده بر لسان مبارک جاری شد: «ملاحظه کنید دو سلطان معزول شدند تا من آزاد شوم. این جز تقدیر محض نیست.»^(۳۳)

حضرت عبدالبهاء قبل از مبادرت به سفر طولانی و توان فرسای خود، مصمّم بودند مقام حضرت اعلی را اکمال و اتمام نمایند و رمس اطهر آن حضرت را در مقرّ ابدی خود که حضرت بهاءالله پیش بینی فرموده بودند، مستقرّ سازند. این رسالت نهایتاً در نوروز ۱۹۰۹ در حضور بهائیان زائر و مقیم تحقّق یافت و حضرت عبدالبهاء به ایادی مبارک خویش تابوت داخلی حاوی رمس مبارک حضرت ربّ اعلی و حواریّ باوفایش^(۳۴) را که با آن حضرت به شهادت رسیده بود، در صندوق مرمری که احبّای رنگون، برمه به همین منظور تقدیم کرده بودند، قرار دادند. صندوق مرمری در زمانی مناسب به ارض اقدس رسیده و در مقبره مقام مبارک قرار داده شده و آماده در آغوش گرفتن رمس اطهر اقدس حضرت باب بود.^(۳۵)

برای اقدام به سفری طولانی به اقلیمی که از ارض اقدس دور بود، در اکمال و اتمام رسالتی که ید اقتدار الهیه مقدر فرموده بود، در زمانی که وسایل ارتباطی بین ممالک بسیار ابتدایی و فوق العاده بطئی الحركه بود تا چه رسد بین قارّات، حضرت عبدالبهاء به شخصی قابل اتکا و قابل اعتماد احتیاج داشتند که او را در مرکز هدایت امر مبارک به جای خود منصوب فرمایند. آن شخص کسی نبود جز خواهر محبوبشان، بهائیه خانم (که در غرب به بهیه خانم شهرت دارند) ملقب به حضرت ورقه مبارکه علیا. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

«چون بر اثر حکمت مبرم الهی حکم مسجونیت حضرت عبدالبهاء برداشته شد و نقشه‌ای که آن حضرت در تاریخ‌ترین ساعات سجن طرح کرده بودند صورت وقوع یافت بدون دقیقه‌ای تأمل و با کمال اطمینان آن حضرت زمام امور و مسئولیت‌ها را به خواهر مورد اعتماد و احترام خود تفویض فرمود تا به جزئیات مسائلی که در مدت غیبت نسبتاً طولانی از ارض اقدس پیش می‌آمد رسیدگی و نظارت فرماید.»^(۳۶)

تدارکات برای سفر حضرت عبدالبهاء و تنظیم امور در ارض اقدس که در غیاب آن حضرت به راحتی اداره شود، تماماً به آرامی صورت گرفت. اگر نقشه‌ها نابهنگام افشا می‌شد، ناقضین میثاق نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا ایجاد اختلال و یأس نمایند، لهذا وقتی در آن بعد از ظهر یکی از روزهای ماه سپتامبر سال ۱۹۱۰ حضرت عبدالبهاء به مصر عزیمت فرمودند، همه در بهت و حیرت فرو رفتند. وقتی هیکل مبارک در شرف ترک ارض اقدس یا به احتمال قوی در راه مصر بودند، لوحی به افتخار خواهر خود نازل فرمودند. در این لوح می‌فرمایند:

«یا شقیقتی بل شقیقتی العزیزه حکمت الهیه حکم به فراق موقت نمود^(۳۷)
ولی اشتیاق در نهایت ازدیاد، صبر باید نمود، تحمّل باید کرد، توکل باید نمود، توکل باید جست. چون شما در آن جایی، از هر جهت من را راحتم. این روزها من خیال مصر دارم تا خدا چه خواهد. بالتیابه از من سر بر آستان مبارک بگذار و روی و موی به خاک عتبه معطر فرما و از برای من طلب تأیید خدمت کن. بلکه ان شاء الله در مقابل الطاف بی‌پایان حضرت رحمان به قطره‌ای از بحر عبودیت موفق گردم.»^(۳۸)

وقتی معلوم شد که حضرت عبدالبهاء حیفا را ترک کرده‌اند، سیدنی پراگ^(۳۹) خبر را در نامه‌ای خطاب به ایزابلا بریتینگهام (Isabella Brittingham) افشا نمود:

خبرهای خیلی مهمی برایتان دارم. حضرت عبدالبهاء این اقلیم مقدّس را برای اولین مرتبه در طّیّ چهل و دو سال ترک کرده و به مصر تشریف برده‌اند. به اهمّیت عظیم و چشمگیر این اقدام توجّه داشته باشید. با این اقدام بسیار از نبوّات کتب مقدّسه تحقّق می‌یابد ... همه از استماع خبر عزیمت حضرت عبدالبهاء متحیّر شدند زیرا تا آخرین لحظه، احدی اطلاع نداشت که هیکل مبارک قصد عزیمت دارند ... بعد از ظهر روزی که ایشان حرکت فرمودند، هیکل مبارک به منزل میرزا اسدالله آمدند تا با ما ملاقات کنند و مدّتی در کنار چاهی که حفر آن تازه به پایان رسیده است در کنار ما جلوس کردند و فرمودند آمده‌اند مزّه آب را بچشند. ما متوجّه نشدیم که این ملاقات در واقع برای خداحافظی بوده است. سپس ایشان کزوسه‌ای گرفتند و به بالای تپّه به مرقد مقدّس (حضرت باب) تشریف بردند. آن شب، طبق معمول احبّا در مقابل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء اجتماع کردند تا طبق معمول هر روزه از برکت حضور مبارک برخوردار شوند، اما انتظار ما بیهوده بود زیرا یکی از دامادهای هیکل مبارک آمد و به ما گفت که حضرت عبدالبهاء سوار بر کشتی بخار خدیوی به پورت سعید تشریف برده‌اند.^(۴۰)

طولی نکشید که همه متوجّه غیبت حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس شدند. دوستان عائله مبارکه که بهائی نبودند، استفسار کردند که هیکل مبارک به کجا تشریف برده‌اند. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار حرم مبارک صادر فرمودند، چنین می‌فرمایند:

اگر مردم از مکان من استفسار نمایند به آنها بگویید که بعضی از نفوس برجسته امریکایی و اروپایی مکرراً وعده گرفتند که به مناطق مزبور سفری نمایم ... حتّی المقدور طفره بروید ... هرچه کمتر گفته شود، بهتر است. به

دکتر فالشیر (Fallshceer) نیز بگوید حقیقت را افشا نکند و شما نیز حتی‌الامکان نباید موضوع را برملا سازید. (ترجمه)^(۴۱)

دکتر فالشیر، طبیب خانوادگی بود که در حیفا زندگی می‌کرد. او دوستی نزدیک و مورد اعتماد بود. او از سفر حضرت عبدالبهاء به مصر و نقشهٔ هیکل مبارکه برای سفر به مارسی (Marseille) که قرار بود (مردی صاحب‌نام) را ملاقات کنند خبر داشت. در واقع او واسطهٔ بین حضرت عبدالبهاء و آن شخص بود.^(۴۲) این ملاقات فوق‌العاده محرمانه بود. نام آن شخص و اطلاعات مربوط به این ملاقات که آیا واقع شد و نتیجه چه بود هم چنان سری باقی ماند.

مصر، نقطهٔ آغازین سفر سرنوشت‌ساز حضرت عبدالبهاء بود که در طی آن هیکل مبارک نور تابان و پرفروغ ظهور حضرت بهاء‌الله را بر عالم غرب ساطع فرمودند. ژولیت تامپسون در خاطرات خود مطلبی را ثبت می‌کند که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۹ که او برای زیارت رفته بود به او فرمودند، یعنی همان سالی که رمس حضرت ربّ اعلیٰ در مقرّ ابدی خود استقرار یافت. بیان مزبور ارتباط بین بیان حضرت بهاء‌الله در بارهٔ نور ظهور آن حضرت که در شرق طالع شده و آثار سلطنت و عظمت آن حضرت در غرب ظاهر خواهد شد مورد توجه قرار می‌دهد و نیز تأیید می‌کند که اگر تلاشی برای مخفی کردن نور مزبور در خشکی صورت گرفت، در قلب اقیانوس سر بلند خواهد کرد. ژولیت می‌نویسد: «با حضرت مولی‌الوری و منور خانم^(۴۳) پشت بام بیت مبارک در عکا بودیم. سرکار آقا به ماه اشاره کرده، فرمودند: شرق. قمر. خیر! من شمس مغرب هستم.»^(۴۴)

حضرت عبدالبهاء در توضیح این نکته که تابش و سطوع نور ملکوت بر غرب به مراتب اعظم است، می‌فرمایند:

«انَّ الشَّرْقَ استضاءت آفاقها بانوار الملكوت و عنقريب تتلأأ هذه الانوار في مطالع الغرب اعظم من الشَّرْق و تحيي القلوب في تلك الاقاليم بتعاليم الله و تأخذ محبةُ الله الافئدة الصافية.»^(۴۵)

مساعی متوالیه در طول چند دهه برای اطفای نور ظهور حضرت بهاء‌الله در سرزمین زادگاهش و در ممالک تحت حکومت عثمانی موجد قوای محرکه‌ای شد تا در اقالیمی دارای آینده‌ای روشن در امریکای شمالی ظهور و بروزی یابد و از آن‌جا به سایر ممالک نیم‌کره غربی سرایت کند. حضرت عبدالبهاء در طی سفرهایشان با نفوسی از کلیت طبقات و با انواع پیشینه‌ها و سوابق ملاقات فرمودند. هیکل مبارک با نورانیت شخصیتی بی‌مثیل، محبتی الهی، حکمت، شفقت و تفاهم، بسیاری از نفوس را متحول ساختند و ابواب نجات و فلاح ابدی را به روی آنها مفتوح فرمودند. آثار بسیاری از نفوس مقبله را در دست داریم که اثراتی را که از ملاقات رو در رو با آن حضرت گرفته‌اند به ثبت رسانده‌اند. هم‌چنین سخنان بسیاری از افرادی را در دست داریم که در زمره پیروان آن حضرت نبودند، اما با بصیرت معنوی خویش نوری را که به واسطه وجود مبارک ساطع بود مشاهده می‌کردند.

ضیاء پاشا سفیر ترکیه، کشوری که در نهایت بیدادگری و مدّتی بس طولانی به اذیت و آزار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء همّت گماشته بود، به افتخار مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله مهمانی شامی در محلّ سفارت ترکیه برگزار نمود. بعد از شام، او سخنرانی پرشوری ایراد کرد. برخاست و نگاهی عاشقانه به حضرت مولی‌الوری انداخت و ایشان را «نور عالم، فرید عصر، که برای انتشار جلال و کمال خویش در میان ما آمده‌اند» خواند.^(۴۶)

در جلسهٔ محفل صلح نیویورک که در هتل آستور (Astor) نیویورک برگزار شد، «تا آن که مسس پنسر [آنا گارلند اسپنسر Anna Garland Spencer] وجود مبارک را به اسم پیغمبر صلح و نبی شرق تمجید نمود.»^(۴۷) «جنرال قنصل ایران [آقای توپاکیان] طلعت انور را جمال الهی و جلال شرق خواند.»^(۴۸)

والی لاهور، خان بهادر الله بخش، حضرت عبدالبهاء را یک روز صبح زود در اواسط ماه مه ۱۹۱۲ در خانهٔ آپارتمانی هودسن ملاقات کرد. سه روز بعد ژولیت تامپسون یادداشتی از او دریافت کرد که نوشته بود: «عبدالبهاء نور الهی امروز است.»^(۴۹)

آقای لی مک کلانگ (Lee McClung) وزیر خزانه‌داری ایالات متحده در منزل خانم پارسونز با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد. او در جواب ژولیت تامپسون که از وی پرسید در ملاقات با حضرت عبدالبهاء چه احساسی داشت، گفت: «خوب، احساس می‌کردم که گویی در حضور یکی از انبیای بزرگ اعصار کهن مانند ایلیا، اشعیا، موسی هستم. خیر، به مراتب بیش از آن! حضرت مسیح ... خیر، الآن فهمیدم. ایشان در نظر من پدر آسمانی بودند.»^(۵۰)

لورنس وایت (Lawrence White) از دوستان ژولیت تامپسون از یوتیکا Utica برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء به نیویورک آمده بود. او بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء در کلیسای باپتیست ماونت موریس (Mount Morris Baptist Church) زمزمه‌کنان گفت: «اورا بنگر و مسیح را ببین.»^(۵۱)

حضرت ولی امرالله در تاریخ تحلیلی خود از قرن اول دور بهائی (۱۹۴۴-۱۸۴۴) بین (اشرف نقطهٔ احتراق) دوران رسالت حضرت بهاءالله که پیام خود را به حکام و رؤسای ارض ابلاغ فرمودند و حدّ اعلای دوران حضرت عبدالبهاء وقتی که «به بتّ تعالیم و بسط جلال و اعتلای امراب بزرگوارش در بین شعوب و جوامع عالم قیام

فرمود و افق باختر را از اشعه فروزان کوکب خاور منور گردانید و آن مرز و بوم را به نفعات قدس حضرت قیوم زنده و پاینده ساخت «مقایسه‌ای انجام می‌دهند. هیکل مبارک می‌فرمایند:

«همان‌طور که نیر ظهور جمال اقدس ابهتی در حین اعلام امر مبارک به رؤسا و زمامداران ارض در ارض سرّ به اشرف نقطه احتراق واصل گردید بدر عهد و میثاق الهی نیز هنگامی به اوج اعلی و مقرّاسنای خویش متعارج شد که مرکز عهدالله به بتّ تعالیم و بسط جلال و اعتلای امراب بزرگوارش در بین شعوب و جوامع عالم قیام فرمود و افق باختر را از اشعه فروزان کوکب خاور منور گردانید و آن مرز و بوم را به نفعات قدس حضرت قیوم زنده و پاینده ساخت.»^(۵۲)

توفیق حضرت عبدالبهاء به اقدام به این سفر تاریخی در اثر تفوق میثاق

حضرت ولیّ امرالله به سفر سه ساله حضرت عبدالبهاء به غرب به عنوان رسالتی اشاره دارند و توضیح می‌فرمایند که چگونه تفوق عهد و میثاق تحقّق این رسالت را میسر ساخت:

«قیام آن منادی ملکوت به نشر نفعات سبحانی و ابلاغ تعالیم بزدانی در مدن و دیار غرب که اعظم اشراق آن کوکب نوار و اشرف تجلی آن سراج و هاج است، مقام و منزلت میثاق و رفعت عهد نیر آفاق را بیش از پیش روشن و لایح گردانید.»^(۵۳)

حسن موقر بالیوزی در تأیید رفعت و تفوق میثاق تا زمان آغاز سفر حضرت عبدالبهاء به غرب می‌نویسد:

«اکنون از میرزا محمدعلی و هوادارانش به کلی سلب اعتبار شده بود. در غیاب حضرت عبدالبهاء از ارض اقدس، ناقضین میثاق میدان را به کلی در اختیار داشتند، اما عجز صرف آنها برای مبادرت به هر گونه حرکتی جهت ایجاد اختلال در وحدت شمل اهل بهاء، سقوط و هبوط آنها را قطعی و مسلم ساخت. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که در آن زمان خطاب به یکی از بهائیان اسکندرون صادر فرموده بودند، بر این نکته تأکید کردند.»^(۵۴)

اولین علائم مظفریت عهد و میثاق زمانی مشهود گشت که زائران غربی به عکا وارد شدند، چند روز دلپذیر و فوق‌العاده عالی را در حضور حضرت عبدالبهاء گذراندند و در حالی که کاملاً متحوّل شده بودند، به اوطان خود مراجعت کردند. تا زمانی که گروه اول زائران غربی به سواحل ارض اقدس برسند، تقریباً تمامی اعضای عائله حضرت بهاء‌الله به مخالفت حضرت عبدالبهاء قیام کرده بودند. ورود زائران سبب مسرت عظیم قلب مقدّس حضرت ورقه مبارکه علیا و سایر اعضای عائله مبارکه که مدّت‌های مدید نگران صحت و امنیت هیکل مبارک بودند، شد. حضرت ولی‌امرالله می‌فرماید:

«فقط پس از ورود زائرین بود که افسردگی شدیدی که بر افراد خانواده مصیبت‌دیده حضرت عبدالبهاء سایه افکنده بود، بالاخره برطرف شد. به وسیله این ملاقات‌های پیایی ورقه مبارکه علیا که از میان نسای اعضای خانواده پدر تنها کسی بود که با برادر بزرگوارش با طغیان و شورش تقریباً تمام اقوام و معاشرین مواجهه می‌کرد، آن تسلائی خاطری را یافت که تا آخرین لحظات حیات باقی بود.»^(۵۵)

وقتی زائران غربی در سال‌های اخیر قرن نوزدهم وارد عکا شدند، عرصه برای سفر تقریباً دوازده سال بعد حضرت عبدالبهاء به امریکای شمالی و اروپا مهیا گردید:

با بازگشت زائران مذکور که بلافاصله پس از صعود حضرت بهاء‌الله مشرف شدند، آفتاب عالم‌تاب میثاق که چند صباحی با نفوذ مرکز نقض در امریکا پوشیده بود، از پشت ابرها در بحبوحه انقلابات مستولیه ناجحاً مظفراً بیرون آمد و با شکوه و جلال درخشیدن گرفت ... با قوایی که این گروه کوچک زائران پس از مراجعتشان در قلب آن قاره تولید کردند، جمیع نقشه‌های شریری که ممکن بود اسباب تضييع امرالله گردد، نقش بر آب شد.^(۵۶)

زائرانی که به اوطان خود مراجعت کردند، شعله اشتیاق به ملاقات حضرت عبدالبهاء را در قلوب احبّاء که اکثراً به علت فقدان وسایل لازم قادر به وصول به حضور مبارک نبودند، روشن کردند. بسیار از آنها با آن حضرت مکاتبه کرده، الواحی دریافت داشتند. بسیاری از آنها از توضیحاتی که زائران برگشته از ارض اقدس می‌دادند، مطالبی درباره تحوّل که تجربه کرده بودند، شنیدند. این احبّاء بر خلاف بسیاری از کسانی که در خاورمیانه و سایر کشورهای اسلامی سکونت داشتند، از موهبت آزادی برخوردار بودند و می‌توانستند پذیرای حضرت عبدالبهاء در میان خود باشند؛ بنابراین، عرایض مکرّر به حضور مبارک ارسال و تقاضا کردند که هیکل مبارک آنها را با حضور خود متباهی سازند. سفر حضرت عبدالبهاء به امریکای شمالی اقداماتی را که احبّای باوفا در امر الهی انجام داده بودند تحکیم بیشتر بخشید، تردیدها را از قلوب کسانی که در مناطق تحت نفوذ ناقضین میثاق دچار شبهه شده بودند زدود و بر اهمّیت حیاتی اتحاد و اتفاق در میان احبّاء مهر تأکید نهاد.

رفتار شاهزادگان قاجار مسئول قتل عام بهائیان در ایران

از جمله کسانی که در اولین سفر حضرت عبدالبهاء به اروپا به حضور هیکل مبارک رسیدند، شاهزاده‌ای بود که شخصاً مسئول کشتار بهائیان در اصفهان بود. ظلّ السلطان^(۵۷) فرزند ارشد ناصرالدین شاه و دوپسرش در تونون Thonon در ساحل دریاچه ژنو به حضور مبارک رسیدند. ژولیت تامپسون این ملاقات را این‌گونه توصیف می‌کند:

در محلّ اقامت حضرت عبدالبهاء، فرد اروپایی متشخصی^(۵۸) بود که به ایران سفر کرده و با ظلّ السلطان دیدار کرده بود. یک روز وقتی فرد اروپایی روی ایوان دارای تارمی هتل در تونون ایستاده بود و حضرت عبدالبهاء در فاصله اندکی مشی می‌فرمودند، ظلّ السلطان به ایوان نزدیک شد. حضرت عبدالبهاء مثل همیشه مولوی بر سر، ردای بلند سفیدی با کمر بند و روی آن عبایی ایرانی به تن داشتند. ظلّ السلطان بعد از سلام و تحیت با فرد اروپایی بلافاصله پرسید:

«آن ایرانی محترم کیست؟»

«حضرت عبدالبهاء.»

«مرا نزد ایشان ببر.»

فرد اروپایی بعداً در توصیف این صحنه گفت: «ای کاش می‌توانستید مزخرفات مفلوکانه او در بیان بهانه‌های فلاکت‌بارش را بشنوید!»

اما حضرت عبدالبهاء شاهزاده را در آغوش خود گرفتند و در جواب او فرمودند: «آن چه که بوده، مربوط به گذشته است. دیگر در باره آن فکر نکنید. دو فرزندتان را بفرستید، ببینم. مایلیم با فرزندان شما ملاقات کنم.»

آنها هر یک به تنهایی آمدند. هر کدام از آنها یک روز نزد حضرت عبدالبهاء بودند. فرزند اول^(۵۹) اگرچه پسر نابالغی بود، با این همه احترام عظیمی به ایشان گذاشت. فرزند دوم^(۶۰) که بزرگ‌تر و حساس‌تر بود، در حالی که بی‌اختیار می‌گریست از اتاق حضرت عبدالبهاء که به تنهایی در آن پذیرفته شده بود، خارج شد.

او گفت: «ای کاش می‌توانستم بار دیگر، این دفعه در خانواده‌ای جز خانوادهٔ خودم متولد شوم!» زیرا نه تنها در دوران سلطنت عمویش بسیاری از بهائیان (بیش از صد نفر به تحریک پدرش) به قتل رسیده بودند و جان حضرت عبدالبهاء بارها و بارها در معرض تهدید واقع شده بود، بلکه پدر بزرگش ناصرالدین شاه، دستور اعدام حضرت باب و نیز شکنجه و قتل هزار بایی را صادر کرده بود. شاهزادهٔ جوان «تولد می‌مجدد» یافته بود - بهائی شده بود.^(۶۱)

شاهزادهٔ دیگری که در انگلستان در سفر دوم حضرت عبدالبهاء به حضور آن حضرت رسید، محمود میرزا جلال‌الدوله بود. در دوران حکومت وی بریزد، بهائیان این منطقه در سال ۱۹۰۳ از مظالم بی‌سابقه در رنج و عذاب افتادند و بسیاری از آنها به شهادت رسیدند. «او اینک مردی درمانده و تبعیدی بود که به نظر می‌رسید پشیمان شده و تقاضای بخشش داشت. او خود را به پای حضرت عبدالبهاء انداخت، اما هیکل مبارک اجازه ندادند او خود را ذلیل سازد.»^(۶۲)

واکنش نمایندگان سیاسی ایرانی

در ایالات متحدهٔ آمریکا و اروپا حضرت عبدالبهاء با حکام و مقامات ایرانی ملاقات کردند؛ آنها به طور خودانگیخته از آن چه که سفر آن حضرت برای کشورشان به ارمغان آورده بود، اظهار خشنودی و تقدیر نمودند. چند سال قبل از آن

چنین ملاقات‌هایی ابداً به تصوّر نمی‌آمد، زیرا بهائیان در کشور مزبور به دلیل سیاست حاکم بر مملکت که روحانیون تعیین می‌کردند به نحوی بی‌رحمانه در معرض تزییقات بودند.

مقامات عالی‌رتبه ایرانی در ایالات متّحده در کمال مسرت شاهد تحسین و احترام ساکنان کشور مزبور به حضرت عبدالبهاء بودند. آنها مباحثات می‌کردند که سفر ایشان سبب عزّت و رفعت ایران و مشرق‌زمین شده است. جنرال قنسول ایران در نیویورک، آقای توپاکیان ایشان و ملتزمین را به منزل خود در نیویورک دعوت کرد و «ترتیبی داد که نفوس برجسته با ایشان دیدار داشته باشند و برخی از ارباب جراید با آن حضرت مصاحبه کنند.»^(۶۳)

وزیر مختار ایران در لندن، مشیرالملک، اندکی بعد از ورود آن حضرت به آن جا در دسامبر ۱۹۱۲ با ایشان ملاقات کرد و از آن حضرت «در باره کاری که ایشان در آمریکا انجام داده بودند - که "مظفریّت‌های ابدی کسب کرده‌اند که سبب جلال زوال ناپذیر برای امم شرق خواهد شد" مطالبی شنید.»^(۶۴) چند هفته بعد، همان وزیر «ضیافت شامی به افتخار حضرت عبدالبهاء در محلّ دفتر نمایندگی‌اش برگزار کرد. وزیر و کارکنانش از استماع خبر سفر حضرت عبدالبهاء به اسکاتلند و استقبالی در خور از آن حضرت در ادینبورو (Edinburgh) ابراز مسرت کردند.» گزارش‌های مطبوعاتی فی نفسه دلیلی واضح بود که هیکل مبارک «فی الحقیقه سبب عزّت و جلال اهل شرق شده بودند ... همان‌طور که هیکل مبارک در ملاقات اول برای وزیر توصیف فرموده بودند.»^(۶۵)

وزیر مختار ایران در پاریس، عبدالصمدخان ممتازالسلطنه یک هفته بعد از ورود هیکل مبارک با ایشان ملاقات کرد. تعدادی از اهالی شرق آمریکا نیز حضور

داشتند که متفقاً اظهار می‌داشتند که در حضور حضرت عبدالبهاء احساس می‌کردند در وطن خود هستند.^(۶۶)

یکی از اعضای برجسته جامعه اشرافی حاکم بر ایران، دوست محمدخان معیرالممالک، داماد مظفرالدین‌شاه (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) «چنان مجذوب و شیفته شخص حضرت عبدالبهاء شده بود که همواره طالب حضور ایشان بود و تقریباً می‌شد او را یکی از ملتزمین رکاب طلعت میثاق به حساب آورد.»^(۶۷)

این‌ها و موارد دیگری از ارتباطات و معاشرت‌های بدون مانع، مبتنی بر مودت و احترام متقابل بین حضرت عبدالبهاء و مقامات حکومت ایران این سؤال را به ذهن هر فردی متبادر می‌سازد که اگر هیکل مبارک به هر نقطه دیگری از جهان سفر می‌فرمودند آیا همین حالت در جای دیگری هم امکان‌پذیر بود؟

خطابات عمومی حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء با خطباتی که شخصاً در اجتماعات بزرگ متحرّیان مشتاق در جهان آزاد ایراد فرمودند، آنچه را که والد بزرگوارشان چند دهه قبل نازل فرموده بودند، اعلام کردند. هیکل مبارک توضیح دادند که هدف وحدت عالم انسانی و صلح عمومی چگونه قابل حصول خواهد بود. طلعت میثاق تعالیم حضرت بهاء‌الله را در بی‌پیرایه‌ترین شکل خود به نفوسی که برای اولین مرتبه آن را استماع می‌کردند، ابلاغ فرمودند. هیکل مبارک هم‌چنین سوء تفاهمات و برداشت‌های نادرستی را که از طریق افراد خودمحموری مطرح شده بود که در لباس تبلیغ امر بهائی به ترویج مصالح شخصی خود پرداخته بودند، اصلاح فرمودند. این فرصت بی‌بدیل اگر از دست رفته بود، دیگر بار حاصل نمی‌شد زیرا اندکی بعد از مراجعت

هیکل مبارک از این سفر به ارض اقدس جنگ جهانی اول درگرفت و سه سال بعد از اختتام آن، طلعت میثاق در نوامبر ۱۹۲۱ صعود فرمودند. با سفر ایشان به غرب، برای اولین مرتبه در طول تاریخ وقایع دینی، نور شمس حقیقت که در شرق طالع شده بود، غرب را با نفسی که حضرت بهاء‌الله به مقام مرکز میثاق منصوب فرموده و در جایگاه مبین منصوص بیانات خود تعیین فرموده بودند منیر نمود.

حضرت عبدالبهاء از سازمان‌هایی که مشتاق ملاقات با ایشان و کسب نورانیت و افکار روشن از آن حضرت بودند نیز دعوت‌نامه‌هایی دریافت فرموده بودند. عالم در حال حرکت به سوی منازعه‌ای بود که ممالک بسیاری را مبتلا می‌ساخت. آثار شوم تهدید جنگ اول جهانی در افق نمودار بود. بسیاری از نهادها برای ترویج حسن نیت در میان مردمان و ارتقای سطح آگاهی در رابطه با خطرات جنگ، سخت مشغول فعالیت بودند. آرا و نظرات آنها غالباً حول امراض اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود که مردم با پیشینه‌ها و پیش‌زمینه‌های گوناگون به آن مبتلا بودند. حضرت عبدالبهاء بر اصول محوری که حضرت بهاء‌الله بیان فرموده بودند، تأکید داشتند و آن این که وحدت عالم انسانی شرط اصلی برای پرداختن به امراض مبتلا به عالم انسانی است، تعصبات از هر نوع که باشد، باید از میان برود، تعلیم و تربیت باید عمومی و اجباری شود، اولویت‌هایی که بر مبنای جنسیت و رنگ پوست به نفوس اعطا می‌شود باید جای خود را به حقوق برابر برای همه بدهد. ماهیت پیام ایشان روحانی بود. هیکل مبارک از مدنیتی حمایت می‌کردند که وجوه مادی و روحانی آن کاملاً متعادل و متوازن باشد.

از جمله مؤتمرهایی که حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده در آن حضور یافتند، کنفرانس بین‌المللی صلح لیک موهونک (Lake Mohonk) بود. این یکی از معتبرترین سازمان‌هایی بود که به جستجوی راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای مسائل

مبتلا به نوع بشر می‌پرداخت. هجدهمین اجلاس سالانه کنفرانس در باره حکمیت بین‌المللی در تاریخ ۱۷- ۱۵ مه ۱۹۱۲ در لیک موهونک نیویورک تشکیل شد. هیأت‌های نمایندگی و مهمانانی از بسیاری از ممالک در آن حضور یافتند. از حضرت عبدالبهاء دعوت شده بود که در آن حضور یابند و هیکل مبارک پذیرفته بودند.

نشریه ایوینینگ سان (Evening Sun) که در نیویورک منتشر می‌شد، در شماره ۲۵۰۶۸ مورخ ۸ مه ۱۹۱۲ چنین نوشت:

هجدهمین کنفرانس سالانه لیک موهونک در باره حکمیت بین‌المللی بنا به دعوت آلبرت سمایلی (Albert Smiley) در تاریخ ۱۷ - ۱۵ مه در موهونک لیک نیویورک تشکیل خواهد شد و اعضای آن را افراد متشخصی از بسیاری از کشورها تشکیل می‌دهند. از جمله افراد برجسته‌ای که از خارج از کشور آمده، در این کنفرانس سخنرانی خواهند کرد ... عبدالبهاء عباس از ایران، رهبر نهضت بهائی است.

نشریه پرس (PRESS) منتشره در پیتسبورگ (Pittsburg) ایالت پنسیلوانیا در نشر ۸ مه ۱۹۱۲ در باره خطابه حضرت عبدالبهاء در شامگاه ۷ مه در هتل شنلی (Schenley) خطاب به تقریباً چهارصد نفر مخاطبانی که به دقت به استماع کلام ایشان پرداخته بودند در مقاله‌ای با عنوان (سخنرانی‌های عبدالبهاء در باره دیانت صلح) چنین نوشت:

روش ایشان فوق‌العاده ساده، عاری از هرگونه خودنمایی و تظاهر و بدون هیچ تکلف و پیرایه‌ای است و ایراد خطابه و اعلام پیام ایشان در کمال مسرت، صمیمیت و سرعت صورت گرفت. دیانت بهائی از ایران نشأت می‌گیرد و عصر

صلح، وحدت لسان، سیاست و مرام‌های روحانی را ترویج می‌دهد. آموزه این دیانت، اخوت عمومی انسان است ... عبدالبهاء پسر بهاء‌الله، مؤسس این دیانت است. وضعیت ظاهر ایشان با شعرات و محاسن بلند سفید و خصوصیات بارز قوت، محبت و مسالمت، نشان می‌دهد که شخصیتی قابل احترام هستند ...

عبدالبهاء فرمود که بهائیان به برابری زن و مرد معتقدند زیرا مادام که نسوان دارای حق بیان مساوی در امور عالم نباشند، جنگ منسوخ نخواهد شد. آنها به هماهنگی و انطباق علم و دین به وحدت حیات با کل خیر، به اصلاح دینی شرایط سیاسی و اقتصادی، به زندگی متعادل و معقول، به رضایت و قناعت و به پیروی از تعالیم مؤسس دیانت محبت یعنی عیسای ناصری اعتقاد دارند.

نمایندگانی از انجمن‌ها و کلیساهای مختلف پیتسبورگ در میان جمعیت حضور داشتند. نمایندگان گروه‌های (Thoughtist)، تیاسفی‌ها، کریشن ساینتیست و یونیتترین با فرقه‌های مذهبی بنیادگراتر دیدار داشتند...

ایشان در همین ماه در کنفرانس صلح موهونک در ایالت نیویورک نیز سخنرانی خواهند داشت.

نشریه اوربان گازت (Urban Gazette) در شماره ۲۵۱۰۴ مورخ ۱۶ مه ۱۹۱۲ در مقاله‌ای با عنوان «جرسی سیتی کلام مبلغ صلح را خواهد شنید» نوشت:

عبدالبهای مشهور، شامگاه شنبه در کلیسای اخوت سخنرانی خواهد کرد. به نظر می‌رسد فقط یک نفر است که موفق شده با صداقت و صمیمیت بی‌طرفانه و نیز با قوه عملی و روحانی در حمایت از صلح بین‌المللی و اخوت عمومی انسان، عالم را تحت تأثیر قرار دهد. این فرد، عبدالبهاء از ایران است. تاریخ حیات این مرد عبارت از امور چشمگیر و قابل توجه کل

تاریخ است. این مرد از ته سالگی که به علت اعتقادات دینی خود و پدرش تحت ظلم و ستم حکومت ترکیه در تبعید و زندان به سر برده در معیت والدش اهل عالم را به زندان خود در عکا واقع در سوریه جلب کرده‌اند تا از پیام آنها الهامی شگفت‌انگیز کسب کنند.

در مقاله‌ای که با عنوان «مرد ایرانی در باره آیین خود توضیح می‌دهد» در شماره ۲۵۱۱۴ نشریه ایوینینگ ترنسکرپت او بوستون (Evening Transcript of Boston) مورخ ۱۸ مه ۱۹۱۲ درج شد چنین آمده است:

... اصول نهضت بهائی که ابدأً بیان شاعرانه تصوف جدید شرقی یا اصول فرقه‌ای جدید نیست، معلوم شد عبارت از آخرین کلام در پیشرفته‌ترین تفکر اجتماعی، اقتصادی، آموزشی، سیاسی و مذهبی امروز است. موضوع اصلی و مطلب عمده بیانات فرد ایرانی که مدت نیم قرن در شرق مشهور بوده؛ اما در اروپای غربی یا امریکا چندان شهرتی نداشته، عبارت از وحدت و جهان‌شمولی است.

عبدالبهاء اعلام می‌کند که متجاوز از پنجاه سال قبل یکی از دروس اصلی که والدش در صدد بوده به پیروانش القا نماید لزوم صلح جهانی از طریق معاهده‌های حکمیت است. او این نظریه را حتی تا حد بیان شرایط معاهده برای حکمیت بین‌المللی، نیروی انتظامی بین‌المللی و خلع سلاح تدریجی توسعه می‌دهد. او از اختلاط پیروان کلیه ادیان حمایت کرده با اختلافات مذاهب مخالفت می‌کند. او می‌نویسد: «اساس حقیقی جمیع ادیان باید تثبیت گردد.» «باید وحدت دین وجود داشته باشد.»

حتی از زبان عمومی نیز حمایت می‌شود. در بند دیگری از آثار او می‌خوانیم:
«اختلاف زبان‌ها سبب افتراق بین ملت‌ها است.»^(۶۸)

این اعتقاد را نیز دارند که برابری دو جنس باید به حالت صحیح برقرار گردد. تنها دلیلی که زنان به اندازه مردان پیشرفت نکرده‌اند، عدم آموزش آنها بوده است.

آثار و نوشته‌های آنها درباره دین، اخلاقیات، تعلیم و تربیت، کار، حکومت و سایر موضوعات است؛ اما آنچه که بر تمامی آنها حاکم است، آرمان وحدت و عائله واحده جهانی است.

نشریه د ورلد (The World) که جوزف پولیتزر (Joseph Pulitzer) آن را تأسیس کرده، در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۲ در بخش (یادداشت‌ها و اخبار کلیساها) نوشت:

در پی خطابات او، در همه جا موجی قوی از تأثیر به سوی اتحاد و اتفاق مسیحی و تصدیق آیین مسیحی بر وحدتی گسترده‌تر که عبارت از اخوت حقیقی و ائتلاف واقعی در میان کلیه نظام‌های دینی شرق و غرب است، مشاهده شده است.

وقتی حضرت عبدالبهاء در بازگشت از سفر امریکای شمالی به لندن رسیدند، گزارشگران درباره مقصود از سفرشان سؤال کردند. هیکل مبارک جواب دادند:

از امریکا می‌آیم. نه ماه در صفحات امریکا بودم. به هر شهری رفتم؛ در کنائس و مجامع هر مدینه‌ای صحبت داشتم و در کانفرانس‌های عدیده مثل کانفرانس لیک مْهانگ مدعو بودم و در دارالفنون‌ها حاضر. همه جا به دعوت برای صحبت رفتم و اساس گفتگوی من تعالیم حضرت بهاء‌الله بود که به موجب آن تعالیم، کل را دعوت نمودم به صلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اجناس و صلح عمومی بین دول و اقالیم و دلایل بر وجود صلح اقامه نمودم و به براهین عقلیه ثابت و محقق داشتم که، امروز اعظم و الزم امور، صلح عمومی است و سبب آسایش عالم انسانی و اعظم وسیله حل مشکلات. زیرا این قرن، قرن انوار است؛ قرن ترقی عقول و افکار

است؛ قرن تربیت نفوس و ارواح است؛ قرن ظهور اسرار کائنات است و عصر طلوع شمس حقیقت است؛ عصر صلح و سلام است و محبت و التیام. سزاوار این است که در چنین عصری جمیع ملل متفق شوند، جمیع ادیان متحد گردند، اقلیم اقلیم واحد شود. چه، عالم انسانی حکم شجره واحده دارد و ادیان و ملل به مثابه اغصان و افنان آن ...^(۶۹)

روز بیست و هفتم دسامبر، مجدداً از ایشان در باره مقصود از سفرشان سؤال شد. هیکل مبارک فرمودند:

«من آمده‌ام تا مدنیت الهیه را ترویج نمایم؛ مدنیته‌ی که حضرت بهاء‌الله در شرق تأسیس فرمود؛ مدنیته‌ی که خدمت به عالم اخلاق نماید؛ مدنیته‌ی که سبب صلح عمومی است؛ مدنیته‌ی که مروج وحدت عالم انسانی است.»^(۷۰)

تأمل و تفکر

سفر اوان طفولیت حضرت عبدالبهاء در اواسط سده ۱۸۰۰ بسیار طاقت فرسا و مشحون از خطرات بود. مقصود از آن، زائل کردن نفوذ و تأثیر تعالیم والدشان و انطفای نور امر مبارک بود. سفری بود که مقامات ستمگر دنیوی برایشان تحمیل کردند؛ سفری که دلالت بر آن داشت که بازگشتی به وطن را در پی نخواهد داشت. سفر مزبور اقامت ۱۰ ساله در بغداد، سکونت ۴ ماهه در استانبول، زیستن ۵ ساله در ادرنه و سپری کردن بقیه ایام حیات در مستعمره جزایی امپراطوری عثمانی را که اکنون بخشی از اسرائیل است، شامل می‌شد. حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه در سال ۱۸۶۷ به سواحل ارض اقدس رسیدند. حکم سلطانی که تحت فشار اولیای حکومت ایران صادر شده بود و حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه را به عکا رساند،

نبوات کتب و صحف مقدسه در باره ظهور ربّ الجنود در ارض موعود را تحقّق بخشید.

سفر حضرت عبدالبهاء به غرب نیز که حدود شش دهه بعد صورت گرفت، توان فرسا و مملوّ از خطرات بود. اما برخلاف سفر او ان طفولیت، بدون دخالت هیچ قدرت دنیوی صورت گرفت. این سفر زمانی انجام شد که هیکل مبارک آزاد بودند که به هر نقطه‌ای که مایلند بروند؛ ایشان در مبادرت به این سفر اختیار کامل داشتند؛ سفری که اسم حضرت بهاءالله را مشهور آفاق ساخت و نور ظهور مبارک را در گستره وسیعی انتشار داد. این سفر، نقطه مقابل آن مقصودی بود که خیل مخالفان و اعدای امرالله امیدوار بودند حاصل شود. طرح تبعید حضرت بهاءالله به اقلیمی که مؤمنین به آن حضرت نتوانند به هیکل مبارک دسترسی داشته باشند، شصت سال بعد به ظهور مرکز میثاق آن حضرت در عالم غرب منجر شد؛ جایی که طلعت میثاق علم امرالله را در میان نفوسی که مشتاق استماع پیام ایشان بودند برافراشتند و تحسین نفوسی را برانگیختند که به معنای واقعی کلمه به یگانگی نوع بشر و تأسیس صلح پایدار علاقمند بودند.

یادداشت‌ها:

۱. حصن حصین شریعت الله، ص ۹
۲. مانده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۶۱ / ج ۸، ص ۴۰؛ *The Covenant of Bahá'u'lláh* صفحات ۲۷-۱۲۶
۳. *Abdu'l-Baha, the Centre of the Covenant of Baha'u'llah*, pp. 113 and 121
۴. همان مأخذ، ص ۱۱۳

۵. همان مأخذ، ص ۱۱۴
۶. همان مأخذ، صفحات ۱۱۴ و ۱۲۹
۷. همان مأخذ، ص ۱۰۷
۸. همان مأخذ، صفحات ۱۱۹ و ۱۲۲
۹. همان مأخذ، ص ۱۲۳
۱۰. گوهر یکتا، ص ۱۹ (نسخه انگلیسی، ص ۱۱)
۱۱. سورة الملوک، آثار نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۳۶
۱۲. همان
۱۳. همان، ص ۸ - ۳۷
۱۴. قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۵۵۹ (متن انگلیسی، ص ۲۷۹)
۱۵. بدایع الآثار، ج ۱، ص ۶
۱۶. بدایع الآثار، ج ۱، ص ۶۷
۱۷. قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۶۰۱ (متن انگلیسی، ص ۲۹۵)
۱۸. لوح اقدس، کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۱۴۱ / طبع کانادا، ص ۱۳۲
۱۹. کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۴۱۹ / طبع کانادا، ص ۴۶۲
۲۰. *The Diary of Juliet Thompson*، ص ۱۷۷
۲۱. توفیق «امریکا و صلح اعظم»، ترجمه هوشمند فتح اعظم، نشر طهران، ص ۵۳
۲۲. کتاب *Abdu'l-Baha, the Centre of the Covenant of Baha'u'llah*، ص ۸۵
۲۳. همان مأخذ
۲۴. توفیق امریکا و صلح اعظم، ص ۵۳
۲۵. قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۵۶۰
۲۶. بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۵۰
۲۷. توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، ۱۱۴ - ۱۰۹ بدیع، ص ۸۰ / توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق، ص ۴۷۰

۲۸. ادوارد براون Edward G. Browne محقق انگلیسی، که به عکا و ایران سفر کرد و مطالبی درباره ادیان بابی و بهائی به انگلیسی انتشار داد.

۲۹. آکساندر تومانسکی Alexander Tumansky محقق روسی که مدتی در ایران زیست با جناب میرزا ابوالفضائل در تماس بود کتاب اقدس و سایر آثار حضرت بهاء الله را به روسی ترجمه کرده، انتشار داد.

۳۰. ناصرالدین شاه

۳۱. سلطان عبدالعزیز

۳۲. مرقد حضرت بهاء الله مقدس ترین نقطه در عالم بهائی، قبله اهل بهاء و زیارت گاه آنان است.

۳۳. خاطرات ژولیت تامپسون، متن انگلیسی، ص ۲۹۲

۳۴. جسد جناب میرزا محمدعلی زنوزی، حواری جوانی که اصرار داشت با حضرت اعلی شهید شود، با رمس مولای محبوبش ترکیب شده و به هم پیوسته بود. در نوروز ۱۹۰۹ دورمس مزبور با هم در مقبره مقام اعلی قرار داده شدند.

۳۵. رمس اطهر حضرت باب و جسد منیر حواری ایشان از کنار خندقی که بعد از اعدام در آن جا رها شده بود، نجات داده شد، و مدت پنجاه سال در نقاط مختلف ایران حفظ شد تا آن که به ارض اقدس ارسال گردید. دو رمس مزبور قبل از پایان قرن نوزدهم به ارض اقدس واصل شد. اندکی بعد از وصول صحیح و سلامت آنها، حضرت عبدالبهاء ساختمان مقام را در قلب جبل کرمل شروع فرمودند. این محل اکنون به مقام اعلی معروف است.

۳۶. نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۳۸ کتاب «بهائیه خانم، حضرت ورقه علیا»، طبع ۱۴۲ بدیع، آلمان.

۳۷. به کار بردن عبارت (حکمت الهیه) در این لوح مبارک حاکی از آن است که قوه ای فراتر از انتخاب شخصی سبب شده که حضرت عبدالبهاء اقدام به این سفر نمایند.

۳۸. بهائیه خانم، ص ۱۴

۳۹. سیدنی پراگ با فرنگیس خانم صبیّه سید اسدالله اصفهانی و راضیه خانم خواهر منیره خانم ازدواج کرد. فرنگیس خانم خواهر دکتر امین فرید است که بعدها نقض عهد کرد و

سبب هبوط اعضای بلافصل خانواده خود شد. سیدنی پراگ بعداً متوجه اشتباه خود شد، توبه کرد و عضویت او در جامعه بهائی مجدداً تثبیت گردید.

۴۰. حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله (انگلیسی)، ص ۱۳۴

۴۱. *Leaves of the Twin Divine Trees*، ص ۳۴۴

۴۲. همان، ص ۳۴۳

۴۳. جوان‌ترین صبیّه حضرت عبدالبهاء

۴۴. خاطرات ژولیت تامپسون (انگلیسی)، ص ۲۳۲

۴۵. مذکور در توفیق مبارک رضوان ۸۹ بدیع، مجموعه توقیعات مبارکه ۱۹۳۹-۱۹۲۷، ص ۲۴۸

۴۶. خاطرات ژولیت تامپسون، ص ۲۷۶ (شرح این ضیافت و ترجمه متن کامل سخنان

ضیاء پاشا در صفحات ۲ - ۵۱ جلد اول بدایع الآثار مندرج است - م)

۴۷. بدایع الآثار، ج ۱، ص ۹۲

۴۸. همان

۴۹. خاطرات ژولیت تامپسون، صفحات ۸۶ - ۲۸۵

۵۰. همان، ص ۲۸۰

۵۱. همان، ص ۲۹۶

۵۲. قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۶۰۱

۵۳. همان

۵۴. حضرت عبدالبهاء، مرکز میثاق حضرت بهاء‌الله (انگلیسی)، ص ۱۳۳

۵۵. نقل ترجمه از صفحه ۵۸ کتاب بهائیه خانم، حضرت ورقه علیا (اصل بیان مبارک در

توفیق «امریکا و صلح اعظم» است - م)

۵۶. توفیق امریکا و صلح اعظم، ترجمه هوشمند فتح اعظم، نشر طهران، ص ۵۲

۵۷. در زمان حکومت او در اصفهان، سلطان الشهداء، محبوب الشهداء و تعداد کثیری از

بهائیان سبعانه به قتل رسیدند.

۵۸. جناب هیپولیت دریفوس، حقوقدان برجسته اروپایی و بهائی نامدار.

۵۹. شاهزاده بهرام میرزا

۶۰. سلطان حسین میرزا
۶۱. این نوشته زولیت تامپسون در صفحات ۲- ۵۱- *Vignettes from the Life of Abdu'l-*
Baha اثر خانم آناماری هانولد Annamarie Honnold درج شده است - مترجم
۶۲. همان، ص ۳۴۶
۶۳. همان، ص ۲۲۶
۶۴. همان، ص ۳۴۷
۶۵. همان، ص ۹ - ۳۶۸
۶۶. همان، ص ۳۷۴
۶۷. همان، ص ۳۴۷
۶۸. بیانات نقل شده مزبور که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده، در صفحه ۵۹
Abdu'l-Baha in London مندرج است - م
۶۹. بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۹
۷۰. همان، ص ۴۴